

در باره "در آخرین تحلیل"



دوشنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۰ - ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۱

ناصر پاکدامن

در تابستان ۱۳۸۴، در شهر کیرتی، (مرکز استان وال دو مارن، یکی از استانهای مجاور پاریس)، انجمن فرهنگی ایرانیان، چندین جلسه خود را به روخوانی یا اجرای قرائتی/ قرائت اجرائی نه نمایشنامه از نمایشنامه های محسن یلفانی اختصاص داد. در هر یک از این جلسات، نخست بازیگران "قرائتی اجرائی" از نمایشنامه ای را ارائه می‌دادند (کاری که اغلب با کاردانی و مهارت و قدرتی تمام صورت می‌گرفت) و سپس کسی سخنانی در بحث از نمایشنامه می‌گفت و بعد هم گفت و گوی عمومی بود و پرسش و پاسخ حضاران و "بازیکنان". در روز جمعه ۱۱ تیر ۱۳۸۴ / ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۵، نوبت اجرای "در آخرین تحلیل" بود و این متن هم بازنوشت سخنان این قلم است درباره آن نمایشنامه که به همت دوستم سعید هوشمند امکان وجود یافت. و پس و از جمله با سپاس فراوان از و.

ن.پ.

مثل اینکه در برنامه، نامی که بر این سخنان کوتاه من گذاشته‌اند "سخنرانی" است. پیش از همه باید آسودگی خیال شما را تأمین کنم. شاید لفظ بهتری را پیدا نکرده‌اند؛ چرا که اصلاً قرار بر سخنرانی نبود و من هم چنین خیالی را ندارم. هدف ایراد سخنان کوتاه و مقدمه مؤخره مانندی است بر این نمایشنامه (نگ: "در آخرین تحلیل" در مجموع "قوی تر از شب: پنج نمایشنامه"، پاریس، کتاب چشم انداز، ۱۳۶۹/۱۹۹۰، ص. ۱۰۵-۱۲۵). مقدمه‌ای بر پرسش و پاسخی که بعد می‌آید و مؤخره ای بر روخوانی نمایشنامه‌ای که هم اکنون دیدیم و شنیدیم. کلام را با چند یادآوری از سخنانی که در جلسات پیش شنیدیم شروع می‌کنم.

نخستین یادآوریها اینکه آقای دکتر اکبر پویانفر در سخنان خود در باره "در ساحل"، از در گیریهای روانی قهرمانان نمایشنامه سخن گفتند. آنجا نوعی دوگانگی شخصیت بود که قهرمان را در خود گرفتار کرده بود و زمینه ساز بحث درون شده بود. اما هم قهرمانهای یلفانی به نوعی درین پیکار روانی گرفتارند بی آنکه این گرفتاری به دوگانگی شخصیت انجامیده باشد. قهرمانها گرفتار بگو- مگوهای روانی هستند. یا بهتر بگوئیم "درونی": چه کنم، چه نکنم؟ چرا چنین شد؟ چگونه؟ کی؟ با کی؟ گزینشهای دیروز یا گزینشهای امروز، هم قهرمانها را به این نجوای درونی کشانده است؛ نجوایی که اکنون در برابر ما، مستدل و روشن به صحنه آمده است. دومین یادآوری از حرفهای گذشته، آن سخنان آقای ابراهیم مکی است

که گفتند نمایشنامه‌های یلفانی، نمایشنامه‌های "سیاسی" است و بعد اضافه کردند که نه "شعاری". بر روی صحنه کسی شعار نمی‌دهد یا حتی دشمنی افشاء نمی‌شود و تبلیغی هم برای کسی، راهی یا عقیده‌ای نیست. از "زنده باد، مرده باد" هم خبری نیست. آنچه هست آدم‌هایی هستند که در صحنه اجتماع، بیطرف نیستند. به سرنوشت خودشان هم بیعلاقه نیستند. انتخابهائی کرده‌اند و جانبداری. حالا در برابر ما از این انتخابها می‌گویند. آنها را به پرسش می‌گیرند. شک می‌کنند. و اینطور است که در ذهن بیننده هم یقینیات به شکلیات بدل می‌شود. نمایشنامه‌های سیاسی چگونگی تنظیم و تمشیت امور مردمان را به زیر سؤال می‌برد. کسانی هستند که آنچه می‌گذرد را نمی‌پسندند. صادقانه در تغئیر وضع فعال می‌شوند. پاکباخته. اما آیا این پاکباختگی کفایت می‌کند؟ مسئله از جمله اینست! باز هم به این نکته باز می‌گردیم.

سومین یادآوری از حرفهای گذشته، آن سخن یکی دو تن از بازیکنان/ مجریان قرائتی، جلسی پیشین بود که می‌پرسیدند مثل اینکه این نمایشنامه ای که ما بازی کردیم و در سال فلان نوشته شده بود دنبال آن یکی نمایشنامه‌ای بود که آن دفعه بازی شد و در سال بهمان نوشته شده بود؛ اینجا آدمی است که فشار خانواده مجبورش می‌کند که درس و مشق را کنار بگذارد و ازدواج کند. و آنجا آدمی است که شکست خورده و به فلاکت نشسته که چه کارها می‌خواسته بکند و زن و فرزند و عهد و عیال مجال انجام هیچ یک از آنها را به او نداده است.

اگر نمایشنامه‌های مجموعی "قوی‌تر از شب" (یاد شده، 1369) را بخوانیم لااقل چهار نمایشنامه از پنج نمایشنامه را می‌توان تقریباً بدون دستکاری عمده، پشت هم قرار داد و نمایشنامه‌ای چند پرده‌ای درست کرد. و این همان کاری است که آقای تینوش نظم‌جو در اجرای فرانسه نمایشنامه‌ها در پاریس انجام داد. نمایشنامه‌های یلفانی لحظه‌ها و برهه‌های مختلف طی یک مسیر را نشان می‌دهد از سیاسی شدن تا تصفیه شدن. به این یگانگی موضوع یگانگی زمانی را هم باید اضافه کنیم: زمان وقوع حوادث در سالهای 50 تا 70 است. از نبرد مسلحانه تا سرکوب سالهای 70 و پس از آن.

چهارمین یادآوری، حرفهای محسن یلفانی است که این نمایشنامه‌ها تراژدی نیست (چرا که فاجعه آمیز نیست) و از سنت "درام اجتماعی" می‌آید. یعنی که می‌کوشد وضع اجتماعی را نشان دهد و بر ضرورت تغئیر انگشت بگذارد. و پس بیننده را بیطرف نمی‌خواهد و نمی‌گذارد. آهسته آهسته، کلاف سر در گم بازیگر، کلاف سر در گم بیننده می‌شود. بیننده دیگر در طاس لغزندگی نویسنده گرفتار است، باید چاره‌ای کند، و چاره همین است که کاری کند، جنبی و جوشی و جوششی، شاید رهائی در کار باشد. درام اجتماعی شعار نیست، همدردی و همراهی است در راه دگرخواهی و بهترخواهی.

و یادآوری آخر که در واقع یادآوری نیست بلکه چند کلمه‌ای است در

توصیف کلی آدمهایی که بیشتر ساکنان معمولی دنیای نمایشی یلفانی را تشکیل می‌دهند. آدمهای نمایشنامه‌ها همه از لایه اجتماعی خاصی هستند. شهر نشینند، جوانسالند، درس می‌خوانند یا درس خوانده‌اند، چرا که درین زمانه، تحصیل و درس و سواد از اعتبار و احترام خاصی برخوردار است. همه در پی آرمان و آرزویی، در راهی گام گذاشته‌اند و حالا به عواقب این انتخاب فکر می‌کنند: چه می‌شود؟ چه باید کرد؟ کم نیستند قهرمانهایی که معلمی هم کرده‌اند و به تجربی شغلی خودشان هم اشاره دارند. نقش زنان چندان مهم نیست و یا بگوئیم که تعیین کننده نیست. آمده‌اند که چهری قهرمان مرد روشن‌تر و گیراتر شود! نه عصیانی و نه شورشی.

و همه در جامعه‌ای دستخوش تغییر زندگی می‌کنند. دیروزها، امروز نیستند. امروزها می‌دانند که فردا، دیگر خواهد بود؛ امیدشان اینست که فردا بهتر از امروز باشد. شاید اشتباهشان هم همین باشد. ام‌ا یلفانی هوادار "تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است" نیست. حق، با امیدواران است هرچند، امید کفایت نمی‌کند.

ام‌ا در صحنه عصیان به چشم می‌خورد، عصیان مقدسی که از اعتقاد به اصول و امید به دنیای بهتر بر می‌خیزد و بعد هم عصیانی که در تنهایی و انزوای خود سرنوشت را رقم می‌زند. تنهایی عصیان که از پشت پرده رسیدن مأموران را انتظار می‌کشد. آدمهای نمایشنامه‌ها در کمال واقعیت هستند. همه واقعی و ملموس، من و شما هم آنها را دیده‌ایم و یا ممکن است ببینیم، ام‌ا این آدمهای واقعی همیشه در فضایی آمیخته از وهم و واقعیت زندگی می‌کنند، و هم و واقعیت به هم می‌پیوندند. در هم می‌آمیزند؛ آمیزش در ذهن یا در صحنه.

این چند نکته را در ذهن داشته باشیم ولی یادمان هم نرود که یلفانی نمایشنامه نویس است. یعنی "نمایشنامه" می‌نویسد.

آن روز در یک برنامه رادیویی، حرفهائی را از شرکت کنندگان در برنامه، چندتن از نمایشنامه نویسان معاصر شنیدم که برایم جالب بود و اوّل بار بود می‌شنیدم، شاید برای شما هم جالب باشد در باره نمایشنامه نویس و نوشتار نمایشی.

قول آلبرکامو را نقل می‌کردند که گفته است: تئاتر، والاترین و بالاترین وسیله بیان هنری است. این را نویسند "سوء تفاهم" و "کالیگولا" گفته است.

از قول ساموئل بکت نقل کردند که گفته است: "از نمایشنامه نویس نمی‌پرسند که چطوری نمایشنامه می‌نویسد، همانطور که از حلزون هم نمی‌پرسند چطوری صدفش را درست کرده است."

وبالآخره این حرف ایزرائیلویچ، نمایشنامه نویسی که شاید بتواند بیانگر احوال یلفانی هم باشد: "من با این تصور زندگی می‌کنم که با نمایشنامه‌ام می‌توانم دنیا را عوض کنم."

از شنیدن آن برنامه رادیویی کم کم دستگیرم شد که نوشتی تئاتری / متن نمایشنامه‌ای / نوشتار نمایشی، متنی است متفاوت با نوشته‌های دیگر (مثلاً داستان، شعر و غیره). متنی است که حرف اضافی ندارد.

نوشته‌ای است زائیده در بستر یک تضاد: نوشته‌ای است که گفته می‌شود، امّا خواننده هم می‌شود، نوشته شده که گفته شود، نوشتن تئاتری را می‌شود خواند، درست است که در واقع نوشته شده امّا باید تصور کنیم، بپذیریم که گفته شده، کتبی برای شفاهی، نوشتاری برای گفتار. هیچ معلوم نیست کی از دهان بازیکن بیرون می‌آید، امّا جملاتی با چفت و بست و بی حرف زیادی، و مستقیم از نوشته به گفته، نوشته برای گفته، نوشتاری برای گفتار، به این ترتیب مرز نوشتن و گفتن از میان می‌رود، رسیدن به این نوشتن گفته یا گفتن نوشته ریاضت است، نوعی مبتکاری است که هر کلام باید جای خودش بنشیند، نوعی خودتراشی، درون تراشی، به ظرافت الماس تراشی، پس اگر از قراری که می‌گویند هر نوشتنی عذاب است نمایشنامه نویسی عذاب الیم است، و یلفانی به این عذاب الیم گرفتار آمده.

همانطور که شما هم باید با خودتان بگوئید، این حرفها به من ربطی ندارد، که زمین کار من نیست، حتی از حدود اطلاعات عمومی من هم تجاوز می‌کند، فقط بازگوی حرفهای دیگرانی است، این حرفها البته آیه قرآن نیست؛ نه فقط برای اینکه آیه قرآن وجود ندارد بلکه برای اینکه در هنر و آفرینش هنری، خط و مرزی نیست پس دیگرانی می‌توانند جملات دیگری را بیاورند از آدمهای دیگری با همین اسم و رسمها که حرفهای دیگری را زده باشند صدو هشتاد درجه متفاوت با آنچه من نقل کردم، پس درین معنی است که آیه نیست، کلمات قصار هم نیست که بخواهیم پشت آنها خودمان را پنهان کنیم، فقط بهانه‌ایست برای به فکر افتادن و نمایشنامه نویسی را دست کم نگرفتن.

امّا این حرف را هم بگویم که این بار که نمایشنامه‌های یلفانی را خواندم نه تنها باز هم ساخت و بافت جملات و قناعت در کلام و چفت و بست محکم آن توجهم را جلب کرد بلکه این همه دقت و ریزه کاری در شرح صحنه و تزئینات صحنه و حرکات و رفتار بازیکنان هم برایم جالب بود، دلم می‌خواست می‌توانستم بدانم این ریزه کاری در صحنه پردازی چقدر عمومی و عادی است و چقدر نامعمول و خارج از عرف؟

اینجا هم باید باز هم نمایشنامه نویسانی باشند که چنین با وسواس توصیف صحنه کرده باشند، شاید هم این وسواس، خاصه در شرح اطوار و حرکات بازیگران لازم شده است، چرا که بسیاری از "حوادث" داستان در درون دیگران می‌گذرد و ما ازین تلاطمهای درون که بخشی از نمایشنامه است، و به زبان هم نمی‌آید فقط از حرکات و وجنات و حالات بازیکنان می‌توانیم خبردار شویم، و اینطور است که آن توصیفات اهمیتی تعیین‌کننده در نمایشنامه پیدا می‌کند.

در هر حال، با این حرفها در ذهن، به "در آخرین تحلیل" می‌رسیم: نمایشنامه‌ای تک پرده‌ای نوشته شده در زمستان 1367 و منتشر شده در تابستان 1368 / 1989.

مثل بیشتر نمایشنامه‌های یلفانی، صحنه وقوع وقایع یک آپارتمان است، و آپارتمان نشینی از اواسط دهه 40 بود که در ایران کم‌کم، آنهم در شهرهای بزرگ، رواج گرفت، طبقات متوسط شهرنشین، خاصه در

تهران، به آپارتمان نشینی روی آوردند. آپارتمان ضمناً خانه تیمی یا پایگاه هم بود. و حالا در پایگاهی هستیم. غلام و هرمز در انتظار نشسته‌اند. قرار است که با مشارکت هم و به اتفاق مأموریتی را انجام دهند. غلام کلافه است، کنیاک می‌خورد. هرمز سئوالهای بی ربط می‌کند. آیا غلام آمادگی جسمی دارد؟ آیا می‌تواند، آنهم با این شکمی که آورده؟ "یک ضربی ناغافل نفستو می بیره". (ص. 108) "تو مثل سابق فرز نیستی" (ص. 110). بیقرار است. می‌خواهد به نحوی از انجام مأموریت شانه خالی کند. غلام یادآوری می‌کند که "دو نفری قبول کرده‌ایم". باید باشی. بعد هرمز می‌گوید کاشکی نیاید. اصلاً نمی‌آید. "بلند شو برویم. تا دیر نشده برویم". والبتہ باز غلام نمی‌پذیرد. باید بمانیم تا وقتی که "ترتیب همه چیز رو دادیم" ... و بالاخره در برابر هرمز که حال و روزی ندارد می‌گوید نگران نباش "فقط هوای منو داشته باش". من خودم می‌کنم. هرمز بالاخره پیشنهاد می‌کند "با او معامله کنیم. اوراق شناسائی را بگیریم و پول هم به او بدهیم که برود خارج. ما می‌خواهیم او وجود نداشته باشد... باهاش معامله می‌کنیم". غلام موافق نیست. صحبت از "اونها" می‌کند. "اونها" که چنین تصمیم گرفته‌اند و اجرای این تصمیم را به آنها واگذار کرده‌اند. "اونها" باید همه چیز را بدونند. "اونها"، همان سازمان است. "برادر بزرگ" 1984 جرج اورول (George Orwell) که در "بن بست" هم مخاطب جعفر است و در "قویتر از شب" هم همینطور. کاظم هم که می‌آید می‌گوید: "تمام راه دنبال بهانه‌ای می‌گشتم که نیام، که به اینجا نرسم! دلم می‌خواست یه اتفاقی بیفته، یه تصادفی، حادثه‌ای... ولی هیچی پیش نیامد"... بعد از انجام مأموریت هم کاظم به هرمز می‌گوید: "من امیدوار بودم تو یه راهی پیدا کنی". و جواب می‌شود: "هیچ راهی وجود نداشت... اون همه راهها را بسته بود" (ص. 125). "اهل معامله نبود". و در پاسخ اینکه "هیچ کس نیست که اهل معامله نباشه فقط باید راهشو پیدا کرد. یا مبلغشو بالا برد"، می‌شود: "تنها معامله‌ای که حاضر بود توش شرکت کنه همین بود"، "تنها راهش همین بود". هرمز راست می‌گوید؟

نمایشنامه چرا "در آخرین تحلیل" نام گرفته؟ "در آخرین تحلیل" کی؟ چرا که لااقل دو یا سه "آخرین تحلیل" وجود دارد. درین میان کدامیک "آخرین" است؟ تحلیل غلام که گوش بفرمان سازمان است، تحلیل هرمز که قربانی را به قربانگاه آورده است و یا تحلیل کاظم که در هیئت قربانی ولی در واقع به عنوان جلاد برای انجام مأموریت آمده است؟

تنها کسی که از آغاز تا انتها تردیدی ندارد غلام است: مأموریتی دارد و توافقی شده است که باید به انجامش رساند. هرمز دلواپس است امّا درست معلوم نیست دلواپس چیست؟ در آغاز می‌ترسد که نتواند بر کاظم غلبه کنند و سپس می‌خواهد که غلام را از انجام مأموریت منصرف سازد و نمی‌شود. "آخرین تحلیل" کاظم هم روشنتر از همه است: خدا خدا می‌کرده که این قرار عملی نشود... سه رفتار فعالان سازمانی.

“در آخرین تحلیل”، اندیشیدنی است در باره آنچه مؤدبانه “تصفیه درون سازمانی” نام گرفته است. با هم بیرحمی و سبعت آن. روایت ایرانی “دستهای آلوده” ژان پل سارتر. در آن نمایشنامه‌های نخستین، شیخ خانواده بود که بر قهرمانان سایه انداخته بود و امید و آرزو و خیال و آیند قهرمان در مسلخ خانواده قربانی می‌شد. در این نمایشنامه و دیگر نمایشنامه‌های مجموع “در آخرین تحلیل” (1369/1990، یادشده) و همچنانکه در “مهمان چند روزه” (کتاب چشم انداز، پاریس، 1378/1999، ص. 134) و “در یک خانواده ایرانی” (چشم انداز، شمار 12، پائیز 1372، ص. 111-78)، سازمان و انتخابهای سازمانی است که همه چیز را در خود گرفته است و مصیبت‌آفرینی کرده است.

کم و بیش می‌توانیم بگوئیم که در این نمایشنامه‌ها، “سازمان” جای “خانواده” را گرفته است و مصالح سازمان به جای مصالح خانواده نشسته است. تشکیلات از خودبیگانگی تشکیلاتی را به‌مراه آورده است. “اونها” که همه چیز را می‌دانند، هم تصمیمات را می‌گیرند می‌دانند کی باید مسلح باشد و کی سیانور داشته باشد. می‌دانند کی باید به خارج برود. کی نباید برود. در “قوی‌تر از شب” وقتی امید از لاله می‌پرسد که “تو خودت چه فکر می‌کنی؟” جواب می‌شود که “به نظر من باید ببینیم سازمان چی می‌گه” (“در آخرین تحلیل”، یادشده، ص. 59). “این سازمانه که باید تصمیم بگیره” (پیشین، ص. 60). آدمها فکر نمی‌کنند، اجرا می‌کنند. مهره هستند و آلت فعل. در اینجا هم “اونها” هستند که تصمیم به حذف غلام را گرفته اند، نمایشنامه را نوشته‌اند.

پرسشی که در ذهن بیننده می‌نشیند، حقانیت یا عدم حقانیت مبارزه نیست، حقانیت یا عدم حقانیت کار سیاسی نیست، بلکه حقانیت و یا عدم حقانیت این نوع کار سیاسی است. حقوق فرد کجا می‌رود؟ اخلاق و راستی و دوستی چه می‌شود؟

از این سه قهرمان، کدام یک حق دارد؟ هیچ یک. آنچه افراد را به آلت فعل کوری بدل می‌کند فرقه است نه حزب. آن رابطه فرد و سازمان، رابطه کوری است که با در هم شکستن فرد، آغاز و برقرار شده است. می‌توانستیم “در آخرین تحلیل” را “قتلی به خونسردی” بنامیم، روایت دیگری از “خمینی عزیزم بگو تا خون بریزم”.

و بالاخره مسئله دیگر هم مفاهیم ابتدائی انسانیت و صمیمیت و راستی و دوستی است. هم آن چیزهایی که با عنوان کلی “اخلاق” از آن یاد می‌کنیم. آیا “مصالح سازمان”، “اوامر آنها” هم مفاهیم خوب و بد را از میان بر می‌دارد؟ ماوراء همه چیز است؟ خود، معیار خوب و بد است؟ اینجا سازمان به تصفیة اعضای خودش تصمیم گرفته است در “بن بست” (نگ: “قوی تر از شب...”، یادشده، ص. 125-85) سازمان تصویر دیگری دارد. اینجا دیگر گستاخی سازمان، جعفر را به سرحد جنون رسانده است. خیالاتی شده است. قضیه خیالات با زنگ تلفن شروع می‌شود. آیا تلفن زنگ زده یا نزده؟ آیا جعفر با تلفن حرف زده یا نزده؟

نسرین دوشاخ[] تلفن را بیرون کشیده یا نه؟ وهم و اوهام و خیال و وحشت در زنگ تلفن است؛ زنگی که از دنیای دیگری می‌آید، از سازمانی‌ها. از بچه پروهائی که دهانشان بوی شیر می‌دهد اما دیگر خدا را بنده نیستند. از همه طلبکارند، به همه نمر[] ردی می‌دهند. داستان نسرین و جعفر؛ در نیمه شبی، جعفر در انتظار تلفنی است و می‌خواهد همه چیز را در تلفن بگوید، قطع کند. و نقطه سرسطر. تلفن زنگ می‌زند یا زنگ نمی‌زند؟ نسرین که از هم[] همسایه‌ها می‌ترسد، از دیوارها که موش دارد. و جعفر که می‌گوید "باید دیگر همه چیز را به اینها بگویم". و می‌گوید. اما معلوم هم نیست کسی شنیده باشد، چه بسا خیال می‌کرده!

"در آخرین تحلیل" که در زمانی نوشته شده که هیچ برداشت و نگاه انتقادی به رفتار و کردار سازمانهای سیاسی مجاز نبود و تجربه‌ها در هاله‌ای از تقدس پیچیده شده بود، ما را از فعالیت سیاسی بر حذر می‌دارد تنها هشدار می‌دهد. حواست باشد که "این ره که تو می‌روی به ترکستان است!" پس ضرورت بازبینی را یادآور می‌شود.

مسئله[] دیگری که مطرح می‌شود فرد و رفتار فردی در برابر سازمان و رفتار سازمانی (تشکیلاتی) است. فرد تا کجا فرد می‌ماند و باید بماند و از کجا در تشکیلات ذوب می‌شود. بلعیده می‌شود. تا کجا باید اصولی را رعایت کرد و تقابل این اصول با اصول تشکیلاتی را چگونه می‌توان و باید حل کرد؟ کم و بیش همان مسئله "اخلاق و سیاست" است. این بار در سطح رفتار شخصی و در زندگی و تحول فرد.

این اخلاق و سیاست تنها در سیاست‌گزینه‌های سازمان نیست که جلوه می‌یابد، بلکه بیشتر و صریحتر در رفتار و گفتار قهرمانان به پرسش کشیده می‌شود. در نمایشنامه[] "در یک خانواده[] ایرانی" (یادشده) هم این رفتارهای کج و کوله را می‌بینیم. نه از سر اعتقاد و صداقت، که از روی حقارت و ابن‌الوقتی؛ آن که دیروز از برابر قلم می‌زد امروز از کنار قلم می‌زند که جنگ، جنگ میهنی است و باید به جبهه رفت. به این ترتیب است که پسر آن خانواده داوطلبانه به جبهه رفته است و شهید شده است. آن دختر هم در راه سازمانش، در نبردی نابرابر جانباخته است و اکنون با شبخ خود زندگی یکایک افراد خانواده را در خود گرفته است.

درین نمایشنامه، خانواده یا خانواده‌هایی در هم شکسته را می‌بینیم. دختر یکی از خانواده‌ها، مزده، در درگیری کشته شده است. یکی از پسران خانواده، بی آنکه به صراحت گفته شود، با ناراحتی روانی دست به گریبان است و در اتاقی خود را محبوس کرده است. خانواده[] دیگر، پسر خود را در جنگ از دست داده است. و آن دیگر، بچه‌هایش را به فرنگ فرستاده است. این میان، مزده در لباس سفید در میان زندگان می‌گذرد و هر بار که یکی از ایشان تنها می‌شود با او به صحبت می‌نشینند. دوازدهمین سالمرگ مزده است، همه می‌خواهند به سر خاک، به بهشت زهرا بروند.

هم[] پرسشهای آن سالها و این سالها، بی پاسخ بر سر زبانهاست و در

زیر فشار این پرسشهاست که موها سفید شده است و پشتها خم، خانوادۀ ایرانی، دیگر انسجامی ندارد. هیچ مقاومتی نیست، تحمل است و در اضطراب گفت و گو و خود پرسی که چه شد؟ پدر خواب آسوده ندارد. مادر هم همچنین. خانوادۀ ایرانی تلاشی خود را زندگی می‌کند. زمانه زمانۀ بدی است. پر از نکبت. و آدمیان گرفتار این زمانه، آدمهایی هستند که تن در داده‌اند مثل آن مهندس مقاطعه کار در "مهمان نا خوانده" که با بیا و بروی جمهوری اسلامی کیف می‌کند. و بعد هم مهمان نا خوانده هست، بی وسوسه، مطمئن، با امید یا ناامید، راه خود را ادامه می‌دهد که باید ادامه دهد. تن نباید داد. "دنیا دنیای بی رحمیه... جایی برای دلسوزی نیست" ("بن بست"، یادشده، ص. 39). چرا آدمها به سیاست کشیده شده‌اند و سیاست شده‌اند. خیلی ساده است. یکبار می‌خوانیم که قهرمان، تنها گنااهش اینست که فکر می‌کرده. یعنی به قول ارسطو، حد اقل وجه تمایز حیوان و انسان، یا بقول دکارت، مقدمۀ "پس وجود دارم". مقدمه‌ای که حالا شده است زنجیره‌ای پر عواقب: "پس عنصری مشکوکم، ... پس زندانی هستم، ... پس شکنجه شده‌ام" و... نه کار تشکیلاتی و نه کار سیاسی. فقط فکر کردن، به دیگران فکر کردن، دنبال چراها بودن. شاید پیام یلفانی را، اگر پیامی در کار باشد، از دهان وحید بشنویم که خطاب به سیما در "ملاقات" (نگ: "قوی‌تر از شب: پنج نمایشنامه"، یادشده، ص. 51-25) می‌گوید: "راه ما راه دراز و دشواریه و پر از پیچ و خم، و من امیدوار نیستم که با گذشتن از اولین پیچ به خوشبختی برسیم. نه، من همچو آمیدی رو لازم ندارم. خوشبختی ما در انتهای این راه نیست. در همینه که این راهو انتخاب کنیم و ادامه بدیم" ("ملاقات"، یادشده، ص 49).

دردناک است ولی چنین است.
ونس، خرداد 1384/ژوئیه 2005

طرح بحث

فریدون احمدی

یکشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۰ - ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۱

در بررسی مهمترین ویژگی‌ها و مشخصه‌های وضعیت کنونی سیاسی و اجتماعی ایران موارد زیر جلب نظر می‌کنند:

تشدید بیش از پیش تنش‌ها در درون حکومت

از مهمترین مشخصه‌های وضعیت سیاسی هفته‌های اخیر تشدید کم سابقه درگیری‌های درونی جناح‌ها، دسته‌بندی‌ها و باندها و محافل قدرت

در درون جمهوری اسلامی است. این کانون ها و محافل قدرت شامل ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن، نهاد های نظامی - امنیتی و دولت و مافیای اقتصادی که در برابر جنبش اعتراضی مردم پس از خرداد 88، در سرکوب و جنایت هم داستان و هم دست بودند، با آرامش نسبی جنبش های اعتراضی، درگیر کشمکش ها و تنش های حادی در درون مجموعه نظام شدند.

تشدید بحران در همه عرصه های حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور و تاثیرات جنبی جنبش سبز، این کشمکش ها را برآمد داده و عیان در برابر چشم همگان نهاده است. کانونی شدن کشمکش خامنه ای و رئیس جمهور برگزیده اش احمدی نژاد بر سر گزینش وزیر اطلاعات و وزارت نفت، مضمون اصلی این درگیری ها که همان تلاش برای در اختیار داشتن منابع قدرت و غارت است را نشان می دهد. سران اصلی سپاه در درگیری کنونی ترجیح داده اند جانب طرف قدرتمند تر یعنی ولی فقیه را بگیرند. قابل پیش بینی است این درگیری ها تشدید شده به اخراج جمع دیگری از دایره حکومت گران و به تضعیف و انفراد بیشتر مجموعه نظام منجر شود. طرفین این درگیری، رسواتر و آبرو باخته تر از آنند که بتوانند با انداختن گناه نابسامانی ها بر دوش دیگری برای خود کسب آبرو کنند. مضمون راهبردی دو سوی این کشمکش را تقابل دو پروژه سیاسی تشکیل می دهد: یکی تداوم وضع موجود با حاکمیت بلامنازع ولایت فقیه و روحانیت حکومتی و دیگری معجونی از نوعی دیکتاتوری فاشیستی امام زمانی توام با گرتنه ای از ناسیونالیسم.

(گسترش فقر و فشارهای اقتصادی) مساله یارانه ها و پیامد های آن

فقر گسترده تر، شکاف طبقاتی ژرفتر و فشارهای اقتصادی کمر شکن شده است. حکومت که به دلیل اوضاع بیمار و تنگناهای موجود امکان تداوم پرداخت یارانه ها را نداشت با پیش کشیدن و آغاز به اجرای "طرح هدفمند کردن یارانه ها" راه گریزی را برای خروج از بن بست اقتصادی می جست. اما همانگونه که پیش بینی می شد، قیمت ها و تورم همچنان و با شیب تندتری سیر صعودی خود را ادامه دادند. اقدامات کنترلی و توام با سرکوب و تهدید و اعمال خشونت ارگان های دولتی برای مهار قیمت ها نیز چندان تاثیر پایدار نداشته اما موقتا از انفجار قیمت ها جلوگیری کرده است. به برخی بخش های تولیدی صدمات جدی وارد شده و حتا با خطر تعطیلی مواجه شده اند. در مناطق شهری بسیار زود برای توده مردم روشن شد که پرداخت نقدی یارانه ها فریبی بیش نیست و مبلغ ۴۴ هزار و ۵۰۰ تومان در ماه در مواردی حتی پاسخگوی افزایش قیمت گاز مصرفی نیز نیست. قیمت برق نیز اعلام شده است که چهار تا پنج برابر خواهد شد. در روستاها که نسبت اقلام در سبد هزینه های خانوار با سبد هزینه های خانوارهای شهری تفاوت دارد، و برخی هزینه ها مانند انرژی و حمل و نقل، جایگاه پائین تری دارند، واکنش ها متفاوت بود. در روستاها و برخی شهرهای کوچک دریافت نقدی یارانه ها که برای یک خانوار ۴ تا ۵ نفره مبلغ

ناچیزی نیز نیست در آغاز با استقبال و خرسندی مواجه شد اما به تدریج در آن مناطق نیز این احساس گسترش یافته است که یک فریبکاری و کلاه گذاری در کار است. هنوز تاثیرات همه جانبه و اصلی طرح یارانه ها به تمامی به ظهور نرسیده است و تاثیرات دامنه دار و جدی آن در پیش است. انجام مرحله ای و گام به گام "طرح هدفمندی..." در هراس از آن تاثیرات دامنه دار است.

تاثیر تحریم های بین المللی

تداوم ماجراجویی های جمهوری اسلامی در عرصه سیاست هسته ای و سیاست خارجی، تشدید تنش در عرصه بین المللی را به همراه داشته است. در کنار تحریم های مصوب شورای امنیت سازمان ملل، تحریم های یک جانبه آمریکا با همراهی برخی کشورهای اروپایی اعمال شده و محدودیت های جدی ای نیز بویژه در عرصه مبادلات بین المللی مالی برای جمهوری اسلامی ایجاد کرده است. دولت اوپاما که مدت ها امید داشت بتواند با مذاکره و از طرق دیپلماتیک به مهارسیاست های هسته ای و منطقه ای جمهوری اسلامی توفیق یابد، به نظر می رسد از این امر نا امید شده و به سیاست قاطع تر و اعمال فشار مستقیم تر روی آورده باشد. رویدادهای سوریه و چشم انداز تغییر در این کشور به عنوان مهمترین متحد جمهوری اسلامی و نقش رژیم اسلامی در کمک به سرکوب جنبش در سوریه موقعیت رژیم را تضعیف کرده است. روسیه نیز از حمایت های آشکار خود به سان گذشته از جمهوری اسلامی دست شسته است. سمت و سوی روندها در عرصه جهانی حاکی از تشدید فشارها و نیز تقابل ها و برخوردهای جدی تر با رژیم حاکم بر ایران است که بازتاب های داخلی مهمی نیز خواهد داشت.

انباشت بیش از پیش و تدریجی نارضایتی و افزایش پتانسیل اعتراضی در درون جامعه

پس از 25 بهمن و برآمد دوباره جنبش دموکراسی خواهی، اکنون جنبش اعتراضی و جنبش های اجتماعی در حالتی از آرامش نسبی توأم با انتظار به سر می برند. سرکوب ددمنشانه و سیستماتیک، نبود هدف سیاسی روشن و فقدان رهبری و اپوزیسیون کارآمد و موثر، جنبش را زمینگیر کرده و از دامنه آن کاسته است. اما بی عدالتی عیان، انواع فشارهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تعارض آشکار منش حکومتگران با نیازها و ضروریات امروزین جامعه و جهان ما، خشم فروخته ای را در میان بخش های گسترده ای از مردم ایران پدید آورده است که مترصد فرصتی برای فوران است. استفاده مردم از هر فرصت تجمع از جمله مراسم ترحیم یک ورزشکار محبوب، ناصر حجازی، برای دادن شعار علیه حکومت خود مبین این امر است. طیف واقتشاری که به کنش و اعتراض اجتماعی و سیاسی روی می آورند و نارضایتی و پتانسیل اعتراضی در میان نشان افزایش یافته است، دامنه ای وسیع تر از اقتشار متوسط شهری را شامل می شود.

اتکا بیش از پیش بر سرکوب و محدود تر شدن دایره خودی ها در درون حکومت

جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت تمامیت گرایانه اش، همواره در پی یک دست کردن و تمرکز قدرت بوده است اما هیچگاه از ساختار یگانه قدرت برخوردار نبوده و همواره نیز در درون، عرصه و میدان زایش و باز تولید کانون ها و جناح ها و دوایر جدید قدرت و ثروت بوده است. بویژه اکنون که رانت خواری و سوء استفاده و دزدی منابع و ثروتهای ملی به هنجار و روال پذیرفته شده و عریان تبدیل شده است این چندگانگی و بالنتیجه جدال منافع بازتاب بارزتر و آشکارتری یافته است. در عرصه سیاسی در دوره اخیر و به دنبال خیزش مردم پس از خرداد 88 کانون اصلی قدرت حکومتی یعنی ولایت فقیه و نهادهای امنیتی، نظامی و قضایی وابسته به آن، در هر دور، بخشی از خودی های دیروزی را به غیر خودی تبدیل کرده و از دایره قدرت دور کرده یا به بیرون پرتاب کرده است. نخست اصلاح طلبان که احزابشان غیرقانونی اعلام شد و فعالین آن به زندان و محاکمات نمایشی کشانده شدند، سپس محدود کردن رفسنجانی و اعمال فشار بر اطرافیان و اینک "فتنه جدید" و "جریان انحرافی". معنای سیاسی این روندها، محدود شدن هرچه بیشتر پایه سیاسی و اجتماعی رژیم و انفراد بیشتر آن و ناتوانی اش در پذیرش هرگونه تغییر و ارائه بدیل از درون نظام است. به موازات این روند اتکای نظام بر سرکوب و اعمال فشار به مثابه تنها روش و راهکار تداوم حاکمیت و حفظ قدرت قابل مشاهده و تاکید است.

آشکارتر شدن اختلافات بین اصلاح طلبان حکومتی و آن بخش از جنبش سبز که استرژژی اجرای بی تنازل قانون اساسی را پی می گیرد.

مواضع اخیر خاتمی از آنجا که در آینده با حاد شدن اوضاع سیاسی احتمالاً برجسته تر شده و هسته مرکزی قدرت نیز حول آن مانورهای انجام دهد، شایسته توجه ویژه است. او در پیام مصالحه و توبه نامه خود به خامنه ای تلاش کرد حساب اصلاح طلبان حکومتی را از حساب جنبش سبز جدا کند و راه را برای پذیرش ضمنی اصلاح طلبان باز کند. خاتمی در آن پیام کوشید موسوی و کروبی به مثابه رهبران بخشی از جنبش سبز که تا کنون حاضر نشده اند به جنبش خیابان و بخش رادیکال و ساختار شکن جنبش اعتراضی، پشت کنند را دور بزند و کنار بگذارد. این مواضع در چارچوب مواضع رفسنجانی است. خاتمی از دیرباز این سیاست را پی می گرفت اما درهنگامه اوج جنبش سبز جرات و امکان اعلام نداشت. این سیاست در آینده برآمد بارزتری خواهد داشت و تلاش برای سرکوب شدیدتر جنبش سبز و بخش رادیکال آن جزئی از سناریو و پی آمدهای آن است.

افسار گسیختگی غارت و ابعاد حیرت آور فساد مالی

روانشناسی "بستن بار تا فرصت باقی است" بر بسیاری مسئولین در سطوح و در بخش های مختلف حاکم شده و فساد مالی و اخلاقی ابعاد و اشکال غیرقابل باوری یافته است. سرپوش گذاشتن بر دزدی ها و تخلف ها به خاطر مصالح سیاسی و مصلحت نظام کار را به جایی کشانده است که دروغ و فریب و غارت به امری کم و بیش پذیرفته شده و هنجار

تبدیل شده و تنها به هنگام جدل های سیاسی و رقابتها گوشه ای از پرده ها کنار زده می شود. در ابتذال و سقوط فرهنگی و اخلاقی بی سابقه و گسترده ای گویی توافقی تقریبا همه گیر در میان بخش زیادی از دست اندرکاران پدید آمده است که برگوشه ای از خوان یغما بنشینند و چشم بر بندند و بار خود را ببندند. این سفره از بخشی از پول نفت، و همچنین درآمدهای ناشی از قاچاق کالا، مواد مخدر، و ده ها منبع درآمد دیگر گسترده شده است. از بازتقسیم بخشی از پول نفت و بخشی از دیگر درآمدها و همچنین از تداوم وضعیت غیر عقلایی اقتصادی کنونی، بخش هایی از جامعه واقشار متوسط و متوسط به بالا نیز بهره مند می شوند. این روال بخشی از آنان را به طور غیر مستقیم در رابطه متقابل رشوه گیری اقتصادی و رشوه دهی سیاسی با حکومت قرار داده است که در مواضع سیاسی آنان نیز بازتاب دارد. اینان ضمن نارضایتی از فشارهای فرهنگی و اجتماعی حکومت، خواهان تغییر اساسی وضعیت موجود بویژه وضعیت غیر عقلایی اقتصادی نیستند. مواضع اصلاح طلبانه برخی افراد و گرایشات در درون اپوزیسیون در قبال جمهوری اسلامی، بازتاب منافع این بخش جامعه است.

چشم انداز تحولات

افزایش پتانسیل اعتراضی در جامعه، زنده و پویا بودن جنبش برای دموکراسی و حقوق بشر در درون کشور، تشدید فقر و فلاکت، تشدید فشارهای بین المللی و تغییر و تحولات در منطقه و همچنین تشدید درگیری های درون حکومتی موید پدیدار شدن موجی جدید و برآمد دیگری از جنبش مردمی در ایران است. این بار شرایط برای پیوند یافتن جنبش آزادی خواهی با جنبش علیه فقر و تنگدستی مهیا تر از گذشته است. آشکارتر شدن بیش از پیش نقش و مسئولیت خامنه ای در پدیداری وضعیت اسفبار و هولناک کنونی و نیز تعمیق آگاهی نسبت به کارنامه سیاه نظام طی دهه های گذشته، رودرویی مستقیم مردم با رهبری نظام را در پی داشته و رفتن دیکتاتور با آدرس معین ولی فقیه، که حالا نوبت سید علی است، نقطه تلاقی خواست بخش های مختلف جنبش را شکل داده است. مجموعه شواهد نشانگر وقوع رویدادهای تعیین کننده ای در آینده ای نه چندان دور است. آیا اپوزیسیون دموکرات و آزادی خواه طرفدار جدایی دین و دولت آمادگی شایسته و انسجام ضروری برای مواجهه با آن وضعیت و انجام مسئولیت در قبال چنین رخدادی را دارد؟

دو شنبه 6 ژوئن 2011

مادران علیه اعدام



شنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۰ - ۹ ژوئیه ۲۰۱۱
من مهوش علا سوندی که دو فرزند رشیدم، چهل روز قبل به اتهام محاربه اعدام شدند، دست یاری بسوی مادران و پدران و خانواده هایی دراز میکنم که چنین جنایتی در مورد آن ها نیز انجام گرفته و عزیزترین کسان آنها بدست حکومت اسلامی اعدام شده اند. ما نباید سکوت کنیم. ما باید دست به دست هم دهیم و از دنیا بخواهیم که به این جنایات رسیدگی شود.

در دو سال گذشته و پس از انتخابات دروغین، مادران دیگری هم هستند با این فاجعه روبرو و فرزندان شان توسط عوامل رژیم جمهوری اسلامی ترور و یا اعدام شده اند. در سی و دو سال گذشته و بخصوص در دهه شصت مادرانی بوده و هستند که هنوز رنج و درد این زخم عمیق بر جان آنها سنگینی میکند. مادرانی که عزیزانشان در گلستان خاوران و خاورانهای گمنام همچنان بی نام و نشان بخاک سپرده شده اند



محمد و عبدالله فتحی که در یک روز بدست جلادان اسلامی اعدام شده اند

من از همه خانواده ها و بویژه مادران داغدار درخواست می نمایم که به یاری من آمده، تا با تشکیل یک نهاد علیه اعدام به نام "مادران علیه اعدام" و مبارزه علیه اعدام در سراسر دنیا بخصوص در کشور اشغال شده مان ایران از فاجعه ای که بر ما رفته است درس گرفته و با سعی و تلاش مداوم و مبارزه همه جانبه علیه این قتل دولتی، دیگر شاهد روی دادن این ظلم فجیع و ضد انسانی برای خانواده و مادر دیگری نباشیم.

من بدینوسیله تشکیل نهاد مادران علیه اعدام را اعلام نموده واز همه تقاضای همکاری دارم. برای تماس و ثبت نام و اعلام هر نوع همکاری با این نهاد از کلیه مادران و خانواده ها، احزاب و سازمانها و... در سراسر دنیا میخواهم که با نشانی ذیل تماس حاصل نمایند:

madaranalaihedom@googlemail.com

تلفن تماس:

4915778826480+

ایمان شیرعلی

در باره حجاب

مصاحبه با هایدو در آگاهی فعال جنبش زنان

یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۰ - ۳ ژوئیه ۲۰۱۱

اکرم موسوی

از گروه کاری مقابله با حجاب

خانم هایدو در آگاهی ممنون از اینکه در این مصاحبه شرکت کردید. شما سالهاست در جنبش زنان فعال می باشید و در جریان بحث حجاب هم هستید. می دانید که برخی با استناد به آزادی پوشش معتقدند که حجاب فقط نوعی پوشش است، و نمی توان زنان و کودکان را در انتخاب پوشش محدود کرد، شما چه فکر می کنید؟

- از دید من حجاب، همانطور که مدافعان منع آن می گویند نوعی پوشش است اما معنا و تفسیری فراتر و مستقل از مفهوم خنثای پوشاک برای حفظ بدن از سرما یا گرما، آراستگی یا زیبایی و تفنن دارد. حجاب پوششی است که بدن زن را باید بپوشاند و انعکاس مادی و مرئی جهان بینی است که کلاً موجودیت و هویت زن را نه فقط شیء جنسی، بلکه یک کالای جنسی می داند که نه تنها استفاده از آن، بلکه حتا دیدنش تمتع است و باید در انحصار کسانی باشد که به حکم سنت و مذهب مالک این کالا هستند؛ یعنی پدر، شوهر، برادر، پسر، خانواده و مجموعه ی انسانی (collective)) اعم از زن یا مرد.

حجاب در تعریف سنتی اش هم سبب و هم ابزار یکی از حادترین انواع مردسالاری است. کنترل، تحقیر، و تنزل انسان مونث (کودک یا بزرگسال) به شیء قابل تملک، جزء ذات و تعریف حجاب است. این نقش سنتی حجاب است که در حال حاضر در بسیاری از بخش های مسلمان نشین جهان و در بین اقلیتهای مسلمان کشورهای غربی که مذهب اکثریت اسلام نیست، غالب است و تا قبل از ظهور اسلام به عنوان یک پدیده ی سیاسی توتالیتر (چه در قدرت مثل ایران و افغانستان طالبان و چه بین جریان های اسلامی تشنه ی قدرت) وجود داشته و دارد.

پس شما با این تعریفی که از حجاب دادید به اینکه فلسفه ی حجاب به قبل از ادیان تکی خدایی بر می گردد اعتقاد دارید.

شاید، ولی آنچه الآن برای ما مهم است این است که، همان طور که گفتم رواج تجدد در سنن بخش هایی از جهان و ورود زن ها به بازار کارمزدی ایده ی کالا بودن زن و به تبع آن نقش حجاب را، درسین این جوامع تغییر داده و تعدیل کرده. سر زنی که استقلال اقتصادی دارد نمی توان به راحتی سابق معامله کرد. وقتی از آزادی پوشش صحبت می شود اشاره به این پدیده فرهنگی از جنبه حقوقی است. در این سطح از کاربرد حجاب می توان به مبارزه ی فرهنگی، یعنی آگاهگری در سطح اجتماعی در مورد معنا و عوارض حجاب دست زد.

شما به کار مداوم روشنگری در مورد حجاب معتقد هستید؟

بله، قطعاً، ولی این مبارزه طبعاً در شرایطی معنی دارد که حق

انتخاب وجود داشته باشد و حقوق برابر شهروندی زنان و حقوق کودک تثبیت شده باشد، مانند کار فرهنگی در کشورهایی که به این حقوق قائلند در بین اقلیت مسلمانان در این کشورها نوع کار در جامعه ی دموکراتیکی که امیدواریم بر ویرانه های جمهوری اسلامی بنا شود، در صورتیکه هنوز هم حجاب در آن نقش چشمگیر داشته باشد برای پاک کردن تاثیرات مخرب چندین دهه شستشوی مغزی جا دارد، اما آنچه در واژگان سیاسی رایج اسلام سیاسی نام گرفته بُعد ضد انسانی جدیدی به نقش سنتی حجاب اضافه کرده و از این پدید آمدن فرهنگی ابزار سیاسی جدید ساخته است.

نقش پدر- مرد سالاری و قدرت های حاکم را در مورد حجاب چگونه ارزیابی می کنید؟

هانا آرنت (Hanna Arendt) فیلسوف آلمانی- امریکایی یهودی تبار که در 1975 در گذشت در کتاب بسیار معروفش به نام توتالیتاریسم نشان می دهد که چطور سیستم های توتالیتار پایه های قدرت خود را بر عناصر منفی فی الحال موجود در فرهنگ جامعه می گذارند. سیاست ضد یهود و ضد روما (Roma) در آلمان نازی به یهودی ستیزی و روما ستیزی ریشه دار در اروپا تکیه کرد و با امتیاز دادن به "آریایی" های اروپا به عنوان نژاد برتر همدستی و همکاری و سکوت آن ها را به دست آورد تا بتواند بخش عظیمی از مردم اروپا را اول از حقوق شهروندی محروم کند و بعد به اردوگاههای مرگ بفرستد. البته به موجب ایدئولوژی نازیسم بخشی از مردم جهان، عمدتاً اسلاوهای اروپای شرقی، قرار بود زنده نگه داشته شوند اما از امتیازات اولیه شهروندی محروم باشند تا بتوانند به عنوان برده های نژاد برتر به آنها خدمت کنند. همین مکانیسم در مورد توتالیتاریسم اسلام سیاسی که زنان را از حقوق اجتماعی برابر، به عنوان موجوداتی ذاتاً و طبیعتاً فرودست، محروم می کند و با توجیحات اخلاقی مردان را بر آنها استیلا می دهد صدق می کند. این تصادفی نیست که خمینی به فاصله ی فقط 25 روز بعد از بازگشتش به ایران حجاب را مطرح کرد و با اینکه از همان اول (تظاهرات 6 روزه ی زنان از 17 اسفند 1357) از زنها تو دهنی بزرگی خورد. هیچوقت حتا در شرایط جنگی که موجودیت سیستم تهدید می شد، از تلاش اش برای بردن زنها زیر حجاب ذره ای کوتاه نیامد. سوابق فرهنگی جامعه، یعنی تاریخچه ی اسلامی آن و کشف حجاب طالمانه ی رضا شاهی، زمینه ساز آن شد که بتواند حجاب را به پرچم توتالیتاریسم اسلامی تبدیل کند و با تکیه بر قوانین شرع، با دادن قدرت بلامعارض به مردان از بخش هایی از آنها که این حب را قورت دادند و با او همراه و هم صدا شدند، متحدین ولایت فقیه را بسازد. برای خمینی هم همچون هیتلر استقرار آنچه "نظام" می نامید از هر ملاحظه ی انسانی دیگر مهمتر بود و اسلام، به ویژه اسلام شیعی، تمام توجیحات ایدئولوژیک، منجمله انیفورم سیاسی آن را که حجاب باشد در اختیارش می گذاشت. اگر این بعد سیاسی جدید حجاب را نبینیم نمی توانیم صرف این همه نیرو و هزینه، تاسیس صدها

نهاد کنترل، تبلیغ، و آموزش و وضع قوانین جدید را حتا (به ویژه) در مقطع بحرانی بعد از دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری توضیح بدهیم. در عین حال از این زاویه می توان مخالفت بی امان و بی وقفه ی زنها را با حجاب از بدو روی کار آمدن رژیم اسلامی بهتر درک کرد. جمهوری اسلامی از حجاب ابزاری برای تحکیم پایه های قدرتش ساخت. امتناع زنها از رعایت آن در تمام این سالها و در حال حاضر جواب نه به موجودیت جمهوری اسلامی و یکی از مهمترین وجوه مبارزه ی مردمی است. اینکه آخوندها های ریزودرشت این روزها با دهان کف کرده از بالای منبرها به هذیان گویی افتاده اند و زنها ی بد حجاب را الاغ بی پالان خطاب می کنند و با تشبیه کردنشان به جانوران درنده و گزنده سعی می کنند جاهل های محله را علیه آنها بشورانند، برای این است که معنی سیاسی بد حجابی را می فهمند و بوی الرحمن کل رژیم و آلف و علوفی را که در تمام این سالها به یمن حکومت عدل علی از آن برخوردار بوده اند، شنیده اند. من هم مثل خیلی از دوستان از خواندن طنزهایی که در برخورد به گفته ی سردار رادان در مورد سیاسی بودن بد حجابی نوشته شده لذت بردم، اما بعد از حذف خزعبلات معمول، گفته هایش در مورد نقش دولتهای خارجی و اینکه زنها در خدمت آنها و به تحریک دشمنان کشور بد حجابند، باید بگویم که با نظر او در این مورد موافقم.

اخیرا خانم خراسانی مقاله ای تحت عنوان "مانکن های اسلامی و..." نوشته اند و فعالین زن مخالف حجاب در خارج کشور را مورد انتقاد قرار داده اند و اینکه دولت ها در این مورد نباید دخالت کنند تائید من برای منع برقع در فرانسه هم از همین زاویه که گفتم است. با اینکه با آقای سارکوزی، دولتش، و سیاست هایش کوچکترین توافقی ندارم و حق خودم می دانم که به نیت دولتش در مورد منع برقع هم مشکوک باشم اما تضعیف سمبل ها و منع انیفورم های اسلام سیاسی را گامی در جهت تضعیف این هیولای کریه ماقبل تاریخی می دانم و از این موضع بارها با زنانی که شاید نا خواسته حاملین اشکال مختلف این انیفورم اند در رسانه های عمومی وارد بحث شده ام. وقتی خانم خراسانی جرات می کند فعالین زن مخالف حجاب، در خارج کشور را، که اتفاقا خیلی از آنها مثل خود من به خاطر مخالفت با حجاب در ایران از کار اخراج شده اند (رجوع کنید به کتاب لولیتا خوانی در ایران نوشته ی همکارم در دانشگاه تهران دکتر آذر نفیسی) تجزیه و تحلیل روانی کند و بگوید انگیزه ی ما برای درست دانستن منع حجاب احساس تقصیر برای مخالفت نکردن با حجاب در شروع انقلاب است، فقط کنار آمدنش را با نظر آن بخش از قدرت سیاسی در ایران که فعلا مغضوب است جار نمی زند، بلکه نادانی اش را از واقعیات تاریخی دوره ی زندگی خودش و سطحی بودن شناخت اش از واقعیت جلو چشمش را هم به نمایش می گذارد.

می روم سراغ سئوال بعدی در همین رابطه. برخی حجاب کودک را یک نوع خشونت وارد به او می بینند و معتقدند که در این مورد مانند دیگر

قوانینی که در کنوانسیون حقوق کودک آورده شده است باید یک اقدام جهانی صورت گیرد و کودکان تا 18 سال وادار به حفظ حجاب نشوند، شما چه فکر می کنید؟

بسیاری از کسانی که با منع قانونی حجاب برای دختر بچه ها در همین سوئد که من زندگی می کنم، مخالفند مساله ی آزادی پراتیک مذهب برای والدین را پیش می کشند. اگر توجه داشته باشیم که اصرار والدین بر حجاب دختر بچه ها به خاطر بالغ شمردن آنها از 9 سالگی است، آنوقت بهتر می توان به وجوه مختلف مساله و ابعاد روانی و فیزیکی این نوع خشونت و کودک آزاری پرداخت. پشت جشن تکلیف که جمهوری اسلامی با ظواهر کودک فریب در مدارس دخترانه ی ایران باب کرده جواز هولناک استفاده ی جنسی و قانونی از کودکان صغیر خوابیده است. حجاب دختر بچه ها، علاوه بر این، ابزار جداسازی جنسیتی است و پیام غیر قابل انکاری در مورد متفاوت بودن و کالای جنسی بودن به خود دختر بچه و به پسر بچه های پیرامونش می دهد. مطابق نص تورات و قرآن بچه ها مایملک پدرند و نه فقط تنبیه بدنی و روحی بلکه حتی کشتن فرزند به دست پدر (به سیره ی ابراهیم جد پیامبران یهود و اسلام) همین امروز هم در قوانین ایران مجازات ندارد. به گمان من یکی از بزرگترین دستاوردهای بشریت متریقی به رسمیت شناختن حقوق کودک و خارج کردن کودکان از حیطه ی مالکیت خانواده است. خانواده فقط به نیابت از طرف جامعه سرپرستی کودک را دارد و صاحب هیچ حق طبیعی بر کودک نیست. حقوق و حدود جسم و روح کودک محترم است و نقض آن به هر شکل طفل را از قیومیت خانواده خارج می کند و تحت سرپرستی جامعه قرار می دهد. جا انداختن این حقوق در ایران بعد از جمهوری اسلامی یکی از جدی ترین وظایف فعالین اجتماعی و یکی از معیارهای دموکراتیک بودن جامعه آینده ی ایران است.

خانم درآگاهی یکبار دیگر از شما ممنونم که اینچنین جامع به سوالات من پاسخ دادید.

خواهش می کنم از شما

پهنه خصوصی (هم) سیاسی است

یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۰ - ۳ ژوئیه ۲۰۱۱

سیما راستین

تمرکز این نوشته عمدتاً بر زوایایی از بحث برقع پوشی در رابطه با پهنه خصوصی است. پرداختن به پرسشهای زیر چارچوب بحث را تشکیل می دهند: مرز میان پهنه عمومی با خصوصی کجاست؟ آیا می توان پهنه

خصوصی را مطلقاً از دخالت دولت مصون نگه داشت؟ با چه معیارهایی می‌توان دخالت دولت در امر خصوصی را مشروع دانست؟ ممنوعیت برقع‌پوشی در فرانسه بحث‌های بسیاری را در افکار عمومی دامن زد، بحث‌هایی درباره حقوق اقلیت‌ها و عملکرد دولت‌های دموکراتیک، درباره تعابیر مختلف از پیشبرد لیبرالیسم سیاسی در جوامع چندفرهنگی، حقوق زنان و احترام به ویژگی‌های فرهنگی، بحث‌هایی درباره پهنه خصوصی، از سویی احترام به خصوصی بودن آن و از سوی دیگر حراست از امنیت آن.

تمرکز این نوشته عمدتاً بر زوایایی از بحث برقع‌پوشی در رابطه با پهنه خصوصی است. پرداختن به پرسش‌های زیر چارچوب بحث را تشکیل می‌دهند:

- مرز میان پهنه عمومی با خصوصی کجاست؟
- آیا می‌توان پهنه خصوصی را مطلقاً از دخالت دولت مصون نگهداشت؟
- با چه معیارهایی می‌توان دخالت دولت در امر خصوصی را مشروع دانست؟

جنبش فمینیستی و "پهنه خصوصی"

"پهنه خصوصی سیاسی است" شعار بود که جنبش فمینیستی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در اروپا به منظور آگاه کردن افکار عمومی و دولت‌ها نسبت به خشونت و تبعیض‌هایی که در "پهنه خصوصی" زیر عنوان "امور خصوصی" بر زنان روا داشته می‌شد، برگزید. هدف جنبش زنان علنی کردن و به عرصه سیاست کشاندن خشونت جنسیتی بر زنان در حوزه خصوصی و خصوصی زدایی از "پهنه خصوصی" بود.

موضوعاتی از این دست در افکار عمومی منعکس شد تا آنها اهمیت خود را نشان دهند و به موضوع سیاست تبدیل شوند؛ کار خانگی بدون دستمزد زنان، خشونت خانگی علیه زنان، تجاوز در رابطه زناشویی، بی حقوقی زنان در امر باروری، سوءاستفاده جنسی از زنان در محیط کار، رواج ضرب‌المثل‌ها و لطیفه‌های تحقیرکننده زنان در گفتار روزمره. در محور آشکار کردن خشونت در پهنه خصوصی چهار نکته را به عنوان نتایج تعمیم پذیر مبارزات فمینیستی این دوره برمی‌شمرند (۱):

- نخستین و مهم‌ترین نتیجه پرده برداشتن از خشونت در پهنه خصوصی این بود که در جوامع مدرن انحصار اعمال خشونت در دست دولت نیست. اشکال متنوعی از خشونت که در فرهنگ و هنجارهای اجتماعی نهادی شده‌اند، در مناسبات خصوصی و طبیعی انسان‌ها و بدون اجبار دولتی اعمال می‌شوند. نقش دولت به عنوان پاسدار سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی، مرزکشی میان محدوده خصوصی با پهنه عمومی و قانون‌گذاری جهت نظارت بر رعایت "مرزها" توسط شهروندان است. از اینرو آشکار کردن خشونت در هر گوشه روابط اجتماعی و به ویژه محدوده‌هایی که بنا بر عادات و سنت‌های حاکم بر جامعه "خصوصی" تلقی می‌شود، گامی تعیین کننده برای آگاه کردن افکار عمومی، تأثیرگذاری و تغییر توازن نیروهای اجتماعی به نفع رفع خشونت است. در این میان مسئولیت‌خواهی از دولت و سیاست برای دخالت گسترانه در جامعه

اجتناب ناپذیر است. مسلماً سیاست‌های دولت‌های مختلف بر مبنای میزان دموکراتیک بودن و تأثیرپذیری آن‌ها از مطالبات شهروندان تنظیم می‌شود و الزاماً به نفع عدالت و صلح اجتماعی انجام نمی‌گیرد. از اینرو نیز نمی‌توان درباره امر دخالت دولت در حوزه خصوصی حکم عمومی صادر کرد. (۲)

- دومین نتیجه جنبش علنی کردن خشونت در محدوده خصوصی این بود که به رسمیت شناختن هر شکلی از خشونت در جامعه به میزان مبارزه اجتماعی علیه آن خشونت و توازن قوای اجتماعی در رابطه با تداوم و یا حذف آن بستگی دارد. از این روست که هنوز بقایایی از خشونت جنسیتی در محیط کار، در خانواده و در جامعه حتی در مدرن‌ترین و دموکراتیک‌ترین کشورها علیه زنان پا برجاست. به این دلیل ساده که نگرش سنتی مبتنی بر تقسیم کار جنسیتی در عمق باورهای بخشی از جامعه‌های پیشرفته همچنان پا برجاست. در این زمینه بسیاری از زنان نیز در حفظ و انتقال سلسله مراتب ارزش‌های سنتی زنانه - مردانه سهم هستند.

- سومین نتیجه گیری جنبش فمینیستی علنی کردن خشونت در حوزه خصوصی این بود که خشونت را نباید فقط به خشونت فیزیکی تقلیل داد. تبعیض جنسیتی ساختاری در عرصه اقتصادی و اجتماعی قاطعانه به مقوله خشونت تعلق دارد. نادیده گرفتن تبعیض جنسیتی در محیط کار در رابطه با دستمزد کمتر زنان، ناامنی شغلی زنان در رابطه با دوران بارداری، زایمان و مراقبت از نوزاد، محدودیت در استفاده از امکانات مطمئن علیه بارداری و ممانعت اجتماعی سیاسی در برابر قطع بارداری ناخواسته زنان منجر به تداوم اشکال غیر فیزیکی خشونت می‌شوند.

- چهارمین نتیجه از مبارزات فمینیستی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آشکار کردن این موضوع بود که "خشونت جنسیتی علیه زنان در حقیقت تداوم هنجارهای اجتماعی و نه هنجارشکنی است." (۳)

بنابراین پرده برداشتن از هنجارهایی که خشونت در حوزه خصوصی را مشروعیت می‌بخشند، گام مهمی در مبارزه علیه خشونت و تأمین دموکراسی در جامعه محسوب می‌شود.

مداخله دولت بر اساس خواست شهروندان برای اجرای دموکراسی

خصوصی‌زدایی از "حوزه خصوصی" و آشکار کردن تبعیض و خشونت جنسیتی جاری در آن منجر به تدوین قوانینی به نفع زنان در عرصه خانواده، اشتغال و حمایت از انتگراسیون مجدد زنان پس از بارداری و مراقبت از نوزاد شد. تصویب قانون مجازات خشونت در رابطه زناشویی، تاسیس گسترده کودکستان‌ها و مدارس تمام وقت برای آزاد کردن انرژی مادران از نگهداری تمام وقت کودکان در خانه، گسترش اشتغالات نیمه وقت برای مادران تنها، تسهیلات قانونی برای قطع بارداری درسه ماه اول آن، تحلیل زنان فمینیست درباره استفاده از سلاح علنیت برای فعال کردن و مسئولیت خواهی از دولت در دموکراسی‌های غربی به نتایج موفقیت آمیزی رسید.

در دهه ۱۹۹۰ زبانی که در کودکی قریانی سوءاستفاده جنسی توسط بستگان خود شده بودند به پهنه عمومی آمدند، بیوگرافی‌های پردردی را که سال‌های متمادی با شرمساری پنهان کرده بودند، آشکار کردند تا حساسیت جامعه را نسبت به چنین خشونتی در خصوصی‌ترین بخش "پهنه خصوصی" برانگیزند و از خشونتی فعال و پنهان در حوزه خصوصی علیه کودکان جلوگیری کنند.

ارگان‌های دولتی مربوط به امور آموزش، خانواده، کودکان و نوجوانان به کار وسیع آگاه‌گرانه پرداختند. به وسیله سمینارها، مراکز مشاوره، بروشورها و جزوه‌های آگاهی‌بخش در همه ابعاد جامعه حساسیت ایجاد شد. بازهم علنی کردن زوایای دیگری از محدوده خصوصی و مسئولیت خواهی از دولت به موفقیت شهروندان منجر شد. در واقعیت فرمول جهانشمولی برای جدا کردن "حریم خصوصی شهروندان" از پهنه عمومی وجود ندارد (۴)، زیرا منطقی عملکرد دولت‌های متفاوت از یکدیگر متفاوت است. همچنین رابطه هر دولت مشخص با شهروندان خود نیز متفاوت است. تثبیت و گسترش دموکراسی در چارچوب دولت‌های دموکراتیک از طریق مشارکت شهروندان و مسئولیت پذیری دولت از طریق تصویب قوانینی که عدالت و صلح اجتماعی را تأمین کند، عملی می‌شود.

"نه روسپی، نه سر به زیر"

"نه روسپی، نه سر به زیر" (۵) نام جنبشی بود که در سال ۲۰۰۳ به دنبال زنده سوزاندن دختر جوان مسلمانی به نام Sohane Benziane در فرانسه برانگیخته شد. این جنبش از سویی با هدف آگاه کردن افکار عمومی از وضعیت رقتبار اجتماعی و فضای فرهنگی سرکوبگرانه مسلط بر زندگی زنان مهاجر در محلات فقیر حاشیه پاریس جلب می‌کرد و از سوی دیگر زنان این محلات را با حقوق انسانی و شهروندی خود در مقابل سلطه مردان مسلمان در این محلات آشنا می‌کرد. مبتکران این جنبش، زنان فرانسوی مهاجرتباری بودند که در این محلات زندگی می‌کردند و با خشونت مردانی که زیر عنوان حفظ ناموس بر زنان این محلات اعمال می‌شد آشنایی داشتند. این محلات (گتوها) از چشم افکار عمومی دور مانده و از دخالت دموکراتیک دولت (!) آسوده بودند. فعالان این جنبش با تعداد کثیری از دختران جوان این محلات گفتگو کردند و رنج‌های آن‌ها را به افکار عمومی منتقل کردند. آن‌ها از خشونت‌های بدنی توسط پدر و برادر، تجاوز گانگسترهای ساکن محله، ازدواج اجباری در سنین پایین، چند همسری مردانشان و از تروری که در مقابل مقاومتشان انجام می‌گیرد، سخن گفتند. همه این گونه خشونت‌ها در قلب اروپا و در کشوری که در آن تمامی این اقدامات ممنوع و قابل مجازات هستند، زیر عنوان فرصت‌طلبانه "احترام به فرهنگ‌های بیگانه" رخ می‌دهند.

جنبش زنان "نه روسپی، نه سر به زیر" در سال ۲۰۰۴ افکار عمومی فرانسوی را به سنگسار "غفرانه"، دختر فرانسوی-تونسی ۲۳ ساله ای که توسط دو پسر تونسی ۱۶ و ۱۷ ساله در مارس سنگسار شد (۶)، جلب کرد. فعالین جنبش "نه روسپی، نه سر به زیر" در ماه‌های فوریه و

مارس ۲۰۰۳ در شهرهای مختلف فرانسه سفر کردند و جنایاتی را که در "حوزه خصوصی" در گتوهای مسلمان‌نشین فرانسه علیه دختران و زنان جوان رخ می‌داد بازگو می‌کردند. ۸ مارس ۲۰۰۳ به پاریس رسیدند. بیست هزار نفر در مراسم ۸ مارس ۲۰۰۳ در پاریس شرکت کردند و با تأثر به مانیفست جنبش زنان فرانسوی مهاجر گوش دادند. در این مانیفست قویا به بی‌عدالتی‌های اجتماعی، تحقیر و حاشیه‌رانی در جامعه که منجر به ایجاد گتو در حومه شهرهای بزرگ شده‌اند، انتقاد شد.

خواست مرکزی بیانیه ۸ مارس ۲۰۰۳ در پاریس سیاست دولتی‌ای بود معطوف به خواست‌های مردمی که ارزش‌های جمهوریخواهی را تقویت کرده و صلح اجتماعی را تأمین کند. در فهرست مطالبات طرح شده در بیانیه، درخواست‌هایی جلب توجه می‌کردند که به گمان سنتی "خصوصی" فهمیده می‌شوند: جلوگیری از چند زنی، جلوگیری از ازدواج اجباری دختر بچه‌ها در خانواده‌های مسلمان، ایجاد مراکزی برای نگهداری از قربانیان خشونت، سازماندهی یک بخش ویژه در مراکز پلیس برای همکاری با جمعیت‌های زنان، مبارزه با ساختارهای مافیایی درون محله‌ها، ممنوعیت سنت‌های زورمدارانه خانوادگی به عنوان ریشه‌های فحشا در این محلات، اجرای قانون خانواده و گسترش امکانات آموزشی و شغلی برای ساکنین این محلات.

خصلت اصلی این جنبش نیز علنی کردن اموری بود که از زاویه سنت، خصوصی تلقی می‌شد. خواست اصلی آن خصوصی زدایی از پهنه خصوصی و مسئولیت خواهی از دولت در برابر شهروندان بود. جنبش تأثیر خود را گذاشت و از طرف دولت فرانسه تدابیری برای حل مشکلات محلات خارجی‌نشین پیش گرفته شد.

تناقض برقع پوشی به عنوان امر خصوصی در پهنه عمومی اولریش بک جامعه شناس آلمانی، از جمله کسانی است که مطرح می‌کنند محدوده سیاست فقط منحصر به حوزه دولت نیست، و پهنه عمومی هم فقط فراهم آمده از ادارات نیست. هر جا که امر عمومی پدیدار شود، کنشی سیاسی رخ می‌دهد. طبیعت امر سیاسی این است که نه با یک صدا بلکه با صداهای زیادی حرف می‌زند. بک می‌نویسد شهروند کسی است که فقط خودش را نمایندگی می‌کند و در مقابل دیگران ادعای هیچ گونه قدرت دولتی‌ای را ندارد؛ انسان‌ها آنگاه سیاسی می‌شوند، که خود را به‌طور دسته‌جمعی معرفی می‌کنند. (۷)

با تکیه به گفته بک آیا می‌توان برقع‌پوشان پاریسی را افرادی تعریف کرد که تنها خود را نمایندگی می‌کنند و نه هیچ سیاستی را؟ اگر برقع‌پوشی واکنشی اعتراضی در برابر تبعیض‌های اجتماعی بر زنان برقع‌پوش است، پس عکس‌العمل آن‌ها نیز صراحتاً عملی سیاسی است و مطلقاً با "حریم خصوصی" قابل استدلال نیست. از اینرو دخالت سیاسی دولت دموکراتیک که به پشتوانه ۸۲ در صد رأی شهروندان کشور فرانسه انجام گرفته است را نمی‌توان دخالتی زورمدارانه، غیردموکراتیک و تجاوز به حریم خصوصی شهروندان تعریف کرد.

برقع پوشی به عنوان پوشش فردی

برقع پوشی به عنوان انتخاب داوطلبانه پوشش فردی در پهنه عمومی نیز به دلایل بسیاری قابل تعمق است:

- ارتباطات و تفاهم انسانی در پهنه عمومی تنها به وسیله کلام انجام نمی‌گیرد. افراد انسانی با نگاه، اخم، لبخند و دیگر حالات چهره، و همچنین حرکات دست و بدن نیز با یکدیگر ارتباط می‌گیرند و حسها و ادراکاتشان را مبادله می‌کنند. این مبادلات چهره به چهره انسانها در خیابانها، در مجامع عمومی، در وسایل نقلیه برای حضور و جابجا شدن در پهنه عمومی ضرورتی اجتناب ناپذیر دارد. فرد برقع پوش نه فقط خود را از این ارتباطات محروم می‌کند، بلکه شهروندان پیرامونش را نیز از ارتباط چهره به چهره محروم می‌کند.

- پنهان کردن چهره با ماسک و نقاب در پهنه عمومی ایجاد وحشت و نگرانی می‌کند. روانشناسی طبیعی انسانها در برابر فرد نقابپوش ترکیبی از نا اطمینانی و کنجکاوی است؛ او مرا می‌بیند، اما من او را نمی‌بینم؛ چگونه مرا نگاه می‌کند؟ آیا تهدیدی متوجه من است؟

- برقع پوشی مانع انتگراسیون اجتماعی و شغلی زنان برقعپوش می‌شود. زنان برقعپوش در جوامع مدرن که آپارتاید جنسی در آنها منسوخ شده است، قادر به انجام بسیاری از خدمات شغلی نیستند، مشاغلی چون پرستاری و آموزش که رابطه چهره به چهره در آنها اجتناب ناپذیر است، مشاغلی که در آنها پوشیدن لباس کار و یا عینک ضرورت دارند، کار در کودکانها و مدارس ابتدایی، بیمارستانها، مراکز مشاوره، حمل و نقل، کارگاه‌های صنعتی، رانندگی، سلمانی، آشپزی در رستوران و آشپزخانه‌های بزرگ، فیزیوتراپی.

در نتیجه زنان باحجاب و برقعپوشان با دلایلی مضاعف به بازار کار جذب نمی‌شوند و مدام به کمک‌های دولتی وابسته می‌مانند. (۸)

- برقعپوشی استانداردهای سیستم امنیتی جوامع مدرن را به مخاطره می‌اندازد؛ ناممکن شدن شناسایی افراد از طریق چهره آنها. استفاده تبهکارانه از برقع برای کسانی که قصد برهم زدن امنیت جامعه را دارند، امری محتمل است.

برقع از سوی دیگر برای فرد برقع پوش به عنوان پوششی دست و پا گیر و محدود کننده میدان و شفافیت دید، مخاطره انگیز است. دوجرخه‌سواری، رانندگی، موتورسواری، استفاده از پله برقی، برای امنیت فرد برقعپوش نامناسب و غیر قابل استفاده هستند. همچنین باید اشاره کرد به دشواری در خواندن تابلوهای هشداردهنده، تشخیص رنگها، ابعاد و فاصله‌ها...

- زن برقعپوش به تبع اعتقادات خود همواره در جستجوی فضاهای تک جنسیتی-زنانه است تا چهره بگشاید و نفسی تازه کند. این فضاها در پهنه عمومی کشورهای اروپایی به ندرت یافت می‌شوند. جنسیت‌های انسانی در مدارس، دانشگاهها، ادارات، ورزشگاهها، استخرها، پارکها وهمه‌جا در کنار یکدیگرند. در اینجا است که زن برقعپوش هم از دنیای کار و هم از بیشتر امکانات تفریحی و آسایشبخش جامعه آزاد، باز و مرفه اروپایی محروم می‌ماند.

- زن برقع پوش مدرن اما با برقع پوش سنتی بسیار متفاوت است. او برخلاف "مانکن پوشهای ایرانی" (۹) آگاهانه برقع برسر نهاده است. او ایدئولوژی خود را درونی کرده است و برای یارگیری سیاسی و تصرف بخشهایی از پهنه عمومی تلاش می‌کند، از امکانات دموکراتیک جامعه مدنی اروپایی برای حضور در رسانه‌ها، دموستراسیون در شهرها و یافتن لابی سیاسی در لایه‌های قدرت استفاده می‌کند تا برقع و ایدئولوژی محافظ آن را به لحاظ سیاسی تثبیت کند.

مسئله برقع پوشان اروپایی داستان ساده و معصومانه‌ای حول انتخاب آزادانه پوشش اقلیتی از زنان نیست که برخی از طرفداران آتشین حقوق اقلیت‌ها زیر عنوان یک اصل مسلم دموکراتیک مطرح می‌کنند. برقع پوشی به عنوان شکل افراطی "حجاب" را نمی‌توان با "پانکها"، "هیپی‌ها" و "مانکن پوشهای ایرانی" مقایسه کرد. برقع پوشی را حتی نمی‌توان منحصرًا از زاویه محرومیت حقوقی و تبعیض جنسیتی توضیح داد. برقع پوشی مدل لباس نیست که هرروز دگرگون شود و تنوع پذیرد. برقع در اصل سمبل ایدئولوژیک افراطی‌ترین و بلحاظ سیاسی تهاجمی‌ترین بخش یک ایدئولوژی سیاسی است که با مدرنیته و جهانشمول بودن حقوق بشر و استقلال و بیطرفی این حقوق در رابطه با نژاد، جنسیت، زبان، ملیت و مذهب ضدیت دارد. این ایدئولوژی در وضعیت قدرت هیچگونه مدارایی با "دیگری" و "غیرخودی" حتی در چارچوب ایدئولوژیک خود ندارد.

مسلمان هر زن برقع پوشی به گرایش ایدئولوژیک افراطی تعلق ندارد و احتمالاً با اعتقادی معصومانه پرچم یک ایدئولوژی تهاجمی را به اهتزاز در می‌آورد. و مثل همیشه، تا بوده و هست، بازهم این بخش از زنان مسلمان بزرگترین بازنده‌های فرایند انتگراسیون/هم‌پیوندی اجتماعی در جامعه اروپایی هستند. ضمناً دولت فرانسه (محتاطانه) زاویه امنیتی و پنهان بودن چهره این زنان را از زاویه ضرورت قابل شناسایی بودن شهروندان را به عنوان مبنای استدلال خود معرفی کرده است. از آنجایی که این ممنوعیت با تمایل هشتاد در صد شهروندان به اجرا در آمده است، نمی‌توان آنرا به عنوان "قهر دولتی" محکوم کرد.

سمبل‌های مشابه، فرایندهای متفاوت

برقع پوشی در اروپا را نمی‌توان به عنوان پدیده نوظهور و ناگهانی مانند مد و سمبل‌های اعتراضات مدنی تعریف کرد. برقع پوشی حاصل پیشرفت فرایند اسلام‌گرایی افراطی در میان مهاجرین مسلمان در دو دهه گذشته در کشورهای اروپایی است. مظاهر این فرایند که با گسترش مسجدها، سازماندهی جلسات قرآن‌خوانی و آموزش قرآن برای کودکان خانواده‌های مسلمان، گسترش فزاینده حجاب در میان زنان مسلمان ساکن اروپا جلوه‌گر شدند، پیامدهای اجتماعی و واکنش‌های فرهنگی پرتنشی را به دنبال آوردند. این پیامدها ابتدا در جامعه و نهادهای اجتماعی و فرهنگی بروز پیدا کردند. در این زمینه به ویژه موقعیت پیچیده نهاد آموزش و امتناع بازار کار از جذب کارجویان روسری پوش قابل بررسی هستند.

• **مسئله‌های اصلی در آموزش دختران مسلمانان**

دشواری موقعیت نهاد آموزش به‌ویژه در رابطه با دختران مسلمانانی که دین خود را در پهنه عمومی مدرسه به اجرا می‌گذارند، پرنمود است:

- استفاده دائمی از مقنعه و مانتوی اسلامی توسط دختران مسلمان در مدارس موجب جدایی و انزوای آنها از سایر دانش‌آموزان می‌شود، به‌ویژه از این‌رو که آنها در توضیح نوع پوشش خود به احکام مذهبی اشاره می‌کنند و نه مد و انتخاب داوطلبانه.
- شرکت نکردن دختران مسلمان به تبع ایدئولوژی خود در ورزش‌شنا که در مدارس اروپایی اجباری است.
- اکراه خانواده‌های دختران دانش‌آموز مسلمان از فرستادن آنها به سفرهای آموزشی اجباری.
- دسته‌کشی گروهی بر مبنای اعتقادات مذهبی در میان دانش‌آموزان و افزایش خشونت در مدارس.
- ازدواج‌های زودرس و اجباری دختران مسلمان که منجر به ترک کردن مدرسه قبل از به پایان رساندن دوره‌های عمومی که شرط اولیه ورود به بازار کار محسوب می‌شود.

• **مسئله‌های اصلی در آموزش زنان مسلمانان**

بیکاری مهم‌ترین مسئله جوامع اروپایی است. احزاب حاکم در اروپا با وعده و وعید برای پایین آوردن درصد بیکاری به قله قدرت نزدیک می‌شوند و با افزایش بیکاری آرا خود را از دست می‌دهند. "اشتغال" در فرهنگ‌ها به نوعی ارزش و پرستیژ اجتماعی تبدیل شده است. در مدارس این کشورها بلافاصله پس از دوره ابتدایی آموزش سیستماتیک کاریابی، نوشتن تقاضای کار منطبق با استانداردهای مدرن دیجیتال، آموزش فنون گفتگو با کارفرما و دوره‌های کوتاه عملی در کارگاه‌ها و شرکت‌ها در چارچوب برنامه‌های آموزشی به دانش‌آموزان ارائه می‌شود. در پروژه‌های کاریابی که به سفارش دولت فعالیت می‌کنند حتی درباره طرز پوشیدن لباس و ترکیب رنگ‌ها گفتگو می‌شود. به بیکارانی که از بیماری‌های ویژه‌ای مثل خرابی دندان‌ها و یا اضطراب‌های عصبی رنج می‌برند، حمایت‌های ویژه تعلق می‌گیرد. امتناع از کار و یا آموزش‌های مربوط به کاریابی در چنین فرهنگ جافتاده‌ای نه تنها از جانب نهادهای دولتی مثل اداره کار قابل پذیرش نیست، بلکه از جانب شهروندانی که در صد قابل توجهی از درآمدشان به عنوان مالیات کسر می‌شود، مورد تحقیر قرار می‌گیرد.

از این‌رو رفتارهای مذهبی نمایشگر که انزوای اجتماعی، عدم موفقیت در عرصه آموزش، محرومیت اقتصادی، بیکاری، وابستگی به کمک‌های اجتماعی جمعیت مهاجر تبار مسلمان در این کشورها را به دنبال داشته است، به ویژه از زاویه امتناع از انتگراسیون در جامعه و بازار کار، تحقیر و بیزاری شهروندان اروپایی را برمی‌انگیزند. میزان بیکاری و فقر در میان زنان مسلمان روسری پوش به مراتب بالاتر از بخش‌های دیگر است، چرا که زن مسلمان برای اثبات دینداری خود ناگزیر به پوشیدگی ظاهری در حوزه عمومی است. این پوشیدگی نه

تنها او را از انجام بسیاری از مشاغل باز می‌دارد، بلکه او را به عنوان سوژه ایدئولوژیک به نمایش می‌گذارد. طبعاً پهنه عمومی جوامع اروپایی در برابر چنین نمایشی بی تفاوت نیست. به‌ویژه اینکه این نمایش ایدئولوژیک عمدتاً از سوی اقلیتی مهاجرت‌بار با بالاترین در صد بیکاری و وابستگی به کمک‌های دولتی انجام می‌گیرد.

سنجش تفاوت‌ها در قضاوت

نادیده گرفتن تفاوت میان سیاست‌گذاری سیستم‌های حکومتی مختلف، در دوره‌های تاریخی مختلف و در فرهنگ‌های متفاوت و صدور حکمی کلی در مورد پهنه خصوصی و لزوم پاسداری از مصونیت آهنین آن، مانعی در برابر همراهی با مراحل اخیر جنبش فمینیستی و تعمیق بینش دموکراتیک است.

مقایسه ممنوعیت برقع‌پوشی در اروپا با کشف حجاب در دوره رضاشاه نابخاست و فقط با ابزار رئالیسم جادویی، که زمان‌ها و مکان‌های ناهمگون را با هم درمی‌آمیزد، امکان‌پذیر است. سیاست‌های دولتی رضاشاه و جمهوری اسلامی نه بر اساس رأی شهروندان، بلکه بر مبنای اقتدارگرایی و سائق‌های ایدئولوژیک اتخاذ شده‌اند.

در مقابل رویکرد دولت‌های اروپایی متکی بر لیبرالیسم حقوقی و قانونیت با هدف انتگراسیون است. این رویکرد در چارچوب حق اقلیت‌ها قابل بررسی است. توجه به این چارچوب مانع از یکسان‌بینی در بررسی می‌شود.

Cf. Gundula Ludwig, "Individualisierung und Ökonomisierung - ۱ des Sozialen. Zum Bedingungsgefüge sexualisierter Gewalt im Neoliberalismus", in: Bildpunkt – Zeitschrift der IG Bildende Kunst (Wien), Sommer 2010, „Gewaltverhältnisse

۲- نمونه‌ای از صدور یک حکم مطلق را در نزد نوشین احمدی خراسانی می‌بینم. او در نوشته زیر تأکید مطلق بر حفاظت از حریم خصوصی در تحکیم فرایند دموکراسی دارد.

نوشین احمدی خراسانی: "سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان". رجوع کنید به:

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15495>

۳- این موضوع را کارول هگمن وایت، جامعه‌شناس آمریکایی مقیم آلمان، به صورت تیز تقریر کرد و از این رو در ادبیات فمینیستی به تیز کارول هگمن وایت مشهور است. نگاه کنید به:

Hagemann-White, Carol (mit Lang/Lübbert/Rennefeld): Strategien gegen Gewalt im Geschlechterverhältnis. Bestandsanalyse und Perspektiven, Pfaffenweiler 1992

۴- برخلاف آن چه که نوشین احمدی خراسانی می‌گوید. رجوع کنید به مقاله او با عنوان "سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان".

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15495>

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15532>

۵- "Ni putes ni soumises"

جنبش زنان ساکن در محلات خارجی‌نشین حاشیه پاریس علیه تبعیض‌های ویژه، ۲۰۰۳

۶- http://fr.wikipedia.org/wiki/Affaire_Ghofrane_Haddaoui


۷- Cf. Ulrich Beck, Die Erfindung des Politischen, 1993

۸- خانم نوشین احمدی خراسانی در مقاله ذکرشده برای مردود دانستن این استدلال، به فعالیت شغلی زنان بز فروش میناب اشاره کرده و عکسی را هم در این مورد ارائه کرده است.

۹- اشاره به نوشته نوشین احمدی خراسانی زیر عنوان "مانکن‌های ایرانی، برقع‌پوشان اسلامی"

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15495>

چرا ایتالیا به انرژی هسته‌ای نه گفت

جمعه ۱۰ تیر ۱۳۹۰ - ۱ ژوئیه ۲۰۱۱  بیژن روحانی

در جریان یک همه‌پرسی که نتیجه آن قابل پیش‌بینی بود، بار دیگر مردم ایتالیا با توسعه و ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای در این کشور مخالفت کردند.

سیزدهم ماه ژوئن، روز تلخی برای سیلویو برلوسکونی و هم پیمانان او بود؛ چراکه با اعلام نتایج همه‌پرسی شکست دیگری در کارنامه سیاسی آنان رقم خورد. به این ترتیب جناح حاکم در دولت که از آغاز مجدد برنامه‌های هسته‌ای در ایتالیا دفاع می‌کرد، مجبور به خداحافظی با این پروژه‌ها شد.

ایتالیایی‌ها در این همه‌پرسی علاوه بر مخالفت کردن با انرژی هسته‌ای با موارد دیگری از جمله خصوصی‌سازی منابع آبی و مصونیت وزیرای دولتی نیز مخالفت کردند.

در این میان شاید رای منفی ایتالیا به توسعه و استفاده از انرژی هسته‌ای پرسش برانگیز باشد. چطور کشوری که از منابع انرژی فسیلی

مانند نفت و گاز فراوان بهره‌مند نیست دست رد به سینه توسعه نیروگاه‌های هسته‌ای می‌زنند؟ و مخالفان با انرژی هسته‌ای کارزار تبلیغاتی خود را با چه استدلال‌هایی پیش بردند که در نهایت به پیروزی آنان منجر شد؟

ایتالیا از منابع معدنی مانند نفت و گاز بهره‌چندانی نبرده است. در سال ۲۰۰۶ این کشور ۸۶ درصد انرژی مورد نیاز خود را از کشورهای دیگر تامین کرد. در این میان بیش از ۹۲ درصد نفت مصرفی، ۹۱ درصد گاز و ۱۵ درصد برق ایتالیا از کشورهای دیگر خریداری شده‌اند.

ایتالیا در سال ۱۹۶۳ میلادی استفاده از انرژی هسته‌ای را با ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای آغاز کرد، اما در سال ۱۹۹۰ چهار نیروگاه هسته‌ای این کشور تعطیل شدند. دلیل تعطیلی نیروگاه‌ها هم به دلیل عمرشان و هم به دلیل همه‌پرسی سال ۱۹۸۷ بود که در آن نیز مردم با ادامه کار نیروگاه‌ها مخالفت کرده بودند. همه‌پرسی سال ۱۹۸۷ تنها یک سال پس از فاجعه هسته‌ای چرنوبیل برگزار شد و در آن زمان ترس و وحشت عمومی از تکرار آن حادثه یکی از دلایل مهمی بود که مردم را به مخالفت با توسعه این نوع انرژی برانگیخت.

در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ بحث‌های جدی در میان سیاستمداران برای استفاده مجدد از انرژی هسته‌ای آغاز شد.

در این زمان بسیاری از سیاستمداران به خصوص سیاستمداران راست‌گرای ایتالیا به این نتیجه رسیدند که عدم استفاده از انرژی هسته‌ای باعث زیان‌های هنگفت اقتصادی می‌شود.

وزیر صنایع ایتالیا توقف صنعت تولید انرژی هسته‌ای را موجب ضرری ۵۰ بلیون دلاری دانسته بود.

پیروزی حزب «مردم آزادی» به رهبری سیلویو برلوسکونی در سال ۲۰۰۸ که از آغاز برنامه‌های هسته‌ای این کشور دفاع می‌کرد، بسیاری را به این باور رساند که ایتالیا به زودی ساخت چندین نیروگاه اتمی را آغاز خواهد کرد.

در همین زمان وزارت توسعه اقتصادی اعلام کرد عملیات ساخت نیروگاه جدیدی در سال ۲۰۱۳ شروع می‌شود و در همین زمینه قراردادهایی هم با فرانسه به امضا رسید.

در برنامه توسعه نیروگاه‌ها قرار بود حداقل ده نیروگاه در فاز اول

ساخته شود و سپس تعداد آنها افزایش یابد، اما در همین زمان تلاش برخی احزاب مخالف سیاسی در ایتالیا باعث شد تا دادگاه عالی این کشور با برگزاری یک همه‌پرسی عمومی در خصوص توسعه انرژی هسته‌ای موافقت کند.

زمانی که در ماه مارس سال ۲۰۱۱ نیروگاه هسته‌ای فوکوشیما در ژاپن بر اثر سونامی دچار حادثه شد و مواد رادیواکتیو آن نشت کردند، دولت ایتالیا اعلام کرد سیاست‌های جدید هسته‌ای خود را به منظور بازنگری در درستی آنها به مدت یکسال به حالت تعلیق در می‌آورد، اما تاثیر حادثه فوکوشیما که برای افکار عمومی ایتالیا یادآور انفجار چرنوبیل بود باعث شد مخالفت‌ها با ساختن نیروگاه‌های هسته‌ای ابعاد بزرگ و ملی به خود بگیرد و بسیاری به کارزار مخالفت با آن پیوندند و تلاش خود را برای متقاعد کردن افکار عمومی به دادن رای منفی به انرژی هسته‌ای به کار ببرند.

عمده دلایل مخالفان انرژی هسته‌ای در ایتالیا چنین بوده است: ایتالیا کشوری است زلزله‌خیز که بخش‌های زیادی از آن روی گسل قرار دارد.

ایتالیا در زمینه دفع زباله‌های هسته‌ای با مشکل روبه‌رو خواهد شد. زیرا این کشور در مدیریت زباله‌های خانگی و صنعتی نیز با مشکلات فراوان روبه‌رو است، همچنین برای زباله‌های به جا مانده از نیروگاه‌های تعطیل شده و قدیمی ایتالیا هنوز یک محل انباشت دائمی پیدا نشده است.

از سوی دیگر هزینه‌های تولید انرژی هسته‌ای برخلاف آنچه سیاستمداران وانمود می‌کنند در طول زمان به طور مرتب افزایش می‌یابد و از این نظر تولید این انرژی در طولانی‌مدت به صرفه نیست. همچنین از آنجا که ایتالیا دارای منابع اورانیوم نیست بنابراین محتاج خرید اورانیوم از کشورهای دیگر است و در نهایت بازهم نمی‌تواند به استقلال در زمینه تولید انرژی دست یابد.

علاوه بر تمام این موارد اشاره به خطرات فراوان تولید انرژی هسته‌ای از جمله زیان‌های زیست محیطی آن، کارزار مخالفت با ساختن نیروگاه‌ها را توان بیشتری بخشید. استفاده از حجم عظیمی از آب برای خنک نگاه داشتن نیروگاه‌ها و افزایش دمای آب بازگشته به چرخه طبیعت، تخریب طبیعت برای استخراج اورانیوم و همچنین تکرار فجایع هسته‌ای و تاثیرات غیر قابل انکار آن بر انسان و محیط زیست از

جمله دلایلی بوده‌اند که طرفداران محیط زیست در کارزار خود به آن استناد می‌کردند. اخلاق‌گرایان نیز استخراج اورانیوم از معادن آفریقا را یکی از دلایل بروز جنگ‌های متعدد در آن منطقه دانسته‌اند و از این رو اخلاقاً توسعه زیرساخت‌های هسته‌ای را ناموجه دانستند.

در میان مخالفان انرژی هسته‌ای در ایتالیا، کارلو روبیا، فیزیکدان ایتالیایی و برنده جایزه فیزیک نوبل نیز قرار دارد که معتقد است هزینه‌های همه‌جانبه انرژی هسته‌ای به هیچ‌وجه قابل دفاع نیست و کشور بهتر است در زمینه انرژی‌های دیگر از جمله انرژی‌های تجدیدپذیر سرمایه‌گذاری کند.

او همچنین از تصمیم آلمان برای توقف فعالیت‌های هسته‌ای و رفتن به سمت انرژی‌های نوین حمایت کرده و آن را آینده ایتالیا نیز خوانده است.

سرانجام مخالفان انرژی هسته‌ای توانستند حرف خود را به کرسی بنشانند و همان‌طور که نخست‌وزیر ایتالیا با دلخوری اعلام کرد، این کشور با انرژی هسته‌ای وداع کرده و از این پس به فکر توسعه انرژی‌های جایگزین خواهد بود.